فیض انتساب سے

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد کبریا و نعت سرخیل انبیا و منقبت اصحاب الهدی علیه و علیهم السلام من الله تعالی
علی بخش حسینی الواسطی کرامت رقم به تصنیف رساله موجزی بعبارت سلیس در تحقیق عیوب
و صواب اسپان پرداخت و آنچه که از معاملات صحبت شیفتان زائی کم و کاست برای آگاهی و اطلاع بندگان
حضور پرنور نگاشت که هنگام ملاحظه اسپان حاجت باستفسار کدام امر حسن و قبح اسپان
از مستخبر نشوند و رساله را بر یک مقدمه و پنج فصل و خاتمه قرار داد و کلیه جمیع عیب و صواب اسپان
ضمن این پنج فصل نهاد فصل اول در بیان عیب و صواب بهو نریها که بر جلد اسپان می‌شوند
فصل دوم در اظهار عیب و صواب رنگ اسپان فصل سوم در تحقیق عیوب و هنگامها
اسپان فصل چهارم در تشریح احوال هٹره و موتره وغیره که اکثر احباب در شناخت
آن حیران اند فصل پنجم در شرح پنج عیب شرعی که اصطلاح دلالان است الله ولی التوفیق

تتمہ مقدمہ در فضیلت و شرافت اسپان بموجب کلام مجید و حدیث شریف باید فهمید

[عمده]ترین حیوانات از روی منافع دینی و دنیوی خیل اسپان ست حق سبحانه تبارک و تعالی
[در کتا]ب مجید خود بچند جا فضیلت خلقت اسپان را در مقام امتنان علی العباد ذکر فرموده به
[بهت]رین اسپان که اسپان غازیان اند در سوره عادیات قسم خورده انتظام کارخانه جهاد که مشتمل
[بر] امداد اولی و ثمرات آخری ست متعلق به خیل اسپان ست رسول انام علیه التحیة والسلام
مراد از دنیا بقرینه اخری ۱۲
اسپان را بسیار دوست داشتی حتی که محبوب ترین اشیا با آنحضرت صلعم بعد از زنان اسپان
[بو]دند و بدست مبارک نواصی و کفال اسپان را مسح کردی و فرمودی که الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیمة چنانچه روزی آنحضرت سرور کائنات را دیدند که بردای مبارک
باقی آنها خیر تا روز قیامت است ۱۲
[پی]شانی اسپی را مسح می فرمودند پرسیدند که یا رسول الله این چیست فرمودند که امشب در تیمار
اسپان عتاب کرده شدم و بنا بر مشق سواری اسپان حکم فرمودی و خود بذات نبوت آیات
سابقت نمودی و هنگام سوار شدن این آیه کریمه الحمد لله الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین
[خوا]ندی و تبسم نمودی و حدیث وارد ست که لا سبق الا فی نصل او خف او حافر یعنی مسابقت
[د]ر دو تیر اندازی و باهم دویدن شتران و اسپان جایز ست پس بر اهل اسلام را لازم ست که
[اس]پان را که محبوب ترین اشیا داشته از خبر گیری و مشق سواری اسپان باز نه ایستند و از عیوب
[و] صواب اسپان بموجب حدیث صحیح لا شوم الا فی ثلثة المرأة والدار والفرس یعنی نحوست
[ن]دری در چیزی نیست و اگر هست در زنان و مسکن و اسپان ست خبردار باشید و
[غا]فل نشنید اگرچه جناب سرور کائنات صلعم در حق اسپان بسیار فرموده اند فقیر بچند ان

بر همین مختصر اکتفا کرده که طوالت پسند خاطر خاص و عام نیست

فصل اول

در بیان عیب و صواب بهونریها بر سواران عرصه سخندانی و بندگان خاص خدایگانی
واضح و لائح باد که کنگول بهونری منحوس است بر سر نوک گوشهای اسپ میشود
بعضی گفته اند که نحوست و سعادت این بهونری برابر و یکسان است بسیار کم دیده
شده فقط سینگن بهونری نهایت بد است اگر پیشانی اسپ یک بهونری است
نحوست ندارد و اگر متصل او بهونری دیگر واقع شد سینگن نامند و اگر دو یا سه
یا چهار یا پنج بهونری برابر یکدیگر هستند همین حکم دارد و سینگن چند نام دارد
هر واحد را ایتها سینگن و قلیچی سینگن و میڈها سینگن گویند قول فصل این است
که اگر هنگام کج کردن هر دو گوشهای اسپ آن بهونری که پیشانی است بزیر
گوش آید و پوشیده شود بلاشک سینگن است و اگر بیرون ماند سینگن نیست
آنسو ڈال است آنسو ڈال بهونری نیز منحوس است که سعد و نحس او
یکسان است یا پیچ نحوست کمال دارد زیر ایال میشود اگر هر دو طرف
هست عیب نیست آن را باگ گویند و اگر یک طرف طاق و دیگر جفت باشد نحوست
زیاده تر دارد و چیر سنک بر بند باشد و زیر زین پوشیده گردد منحوس است
راجپوتان آنرا اکثال نحس دانند سهرا اول بهونری نحس اکبر است بمیان
سینه اسپ میشود اگر دو یمن بهونری که سعد اکبر است بالای سهرا اول باشد
نحوست سهرا اول به یمن دو یمن بدل گردد و نحوست باقی نماند گو هم بهونریها

زیر شکم اسپ پیدا باشد و زیر تنگ ست و قوم مرہٹہ نہایت بد میدانند نزدیک مغلان
چندان بد نمی‌دارد گنده لغل در لغل اسپ میشود و القصه نحوست دارد و نزد
بعضی یکسان خوب و بدش یکسانست کهونٹا او کهاڑ بهونری منحوس ست
بر نلی دست اسپ میشود و دهن او بطرف بالاست و اگر دهن او بطرف سم اسپ
باشد کهونٹا گاڑ نامند سعید ست ڈونک او جاڑ بر ساغری میشود و نحس اکبر
ست تفصیل نه بهونریهای منحوس که در عبارت فصل اول تحریر
شدند کنکول سنگین النو دنبال ساین تیر ننگ هر اول
گوم گنده لغل کهونٹا او کهاڑ ڈونک او جاڑ بیان بهونریهای نیک
و سعید بهونری کنٹهی که او را همیان زر گویند زیر گلوی اسپ پیدا شد و بهونری
دیومن زیر گردن اسپ جا دارد و اربل دو بهونری هستند که در
بیخ هر دو گوشهای اسپ میشوند سعید اند و اگر یک ست نحوست دارد و پهچ
بل بالای رانهای اسپ ست ولایتیان میگویند هر اسپی که بهونری پهچ بل
دارد صد کروه میرود و نهایت طاقت دارست و کهونٹا گاڑ بر نلی اسپ واقع
ست و دهن او بطرف سمش میشود و گنگا پاٹ زیر شکم اسپ میشود
تفصیل شش بهونریهای نیک و سعید که در عبارت بالا مذکور شدند کنٹهی
دیومن اربل پهچ بل کهونٹا گاڑ گنگا پاٹ فصل دوم در اظهار
عیب و صواب اسپان عقرب سفیدی تل پیشانی اسپ و [illegible]

بهرنگ جلد اسپ باشد آن را عقرب گویند وقوم مرہٹہ اورا اکک بدار سگویند عقرب
در لغت عربی بمعنی کژدم ست از صورتش پرهیز باید کرد که نحسی نزد عیب عقرب
نهایت منحوس و کمال نحس ست چنانکه خاصه اش آنست که لشکر را خراب و
تباه کند **ستاره** نقطه سپید در رنگ جلد پیشانی اسپ باشد و اگر زیر کاکلش
پوشیده گردد ستاره است و اگر سفیدی تیل باشد ستاره نحوست زیاده از جا
دارد و از تاثیرش آنست که در خانه مالک اسپ ستاره دار اولاد تولد نگردد
و اگر پیدا گردد زود تر فوت شود و کسانیکه جواب ستاره سپیدی پای اسپ
را گویند سر بسته بصیرت و چشم ندارند غلط محض ست **طاقی** مثل
مشهور بخچوڑی باقی کمال دارد نحوست اگر در یک چشم اسپ سفیدی
باشد آنرا طاقی گویند از خریدش احتراز باید کرد و مفت نباید گرفت **چپ**
سفیدی که در دست چپ اسپ باشد آنرا چپ دست گویند نحس اکبر
از ملاحظه اش احتراز باید کرد که سوار خود را نمیخواهد و سردار لشکر را تباه کند
و اگر در سپیدی دست چپ اسپ خال خال باشد نام آنها پدم ست
صورت هیچ نحوست ندارد مگر اهل ایران از صورتش گریزان اند و میگویند
بیت بر نگین اسپ مثل نابکار ست — نمیگیرم که بابا خالدار ست
ارجل اگر سفیدی در یک پای اسپ باشد آنرا ارجل گویند خواه
سفیدی پای چپ باشد خواه سفیدی پای راست باشد و ارجل را د

ربی سکال بالفتح شتین گویند این عیب بموجب حدیث شریف نبوی است
هرگاه که ارجل و بدرکابی را جناب سرور کائنات صلی الله علیه وسلم از زبان
مبارک خود عیب فرموده باشند قیاس باید کرد که این هر دو عیب بدترین
عیوب باشند حکم شرع بر همه امور غالب تر ست و بعضی کسان که جواب ارجل
شقه پیشانی اسپ را گویند از فهم بهره ندارند خوب تحقیق شده فقط رنگ
سور و سنجاب بنظر انکه یزید علیه اللعنه برین رنگ اکثر سوار شده
اهل ایران نهایت معیوب دانند اما نزد اهل هند و اهل پنجاب حسن و قبح آن رنگ
مساوی ست بد نمیگویند و باید دانست که سور رنگی ست که در سیاهی
اش سرخی نمایان باشد و سنجاب رنگی ست که در سفیدیش سرخی آشکار
باشد تفصیل شش عیوب بهیان که در فصل دوم بشرح و بسط بیان
شدند عقرب ستاره طاقی حیه پشت ارجل رنگ سور و
سنجاب بیان حسن و صواب رنگ اسپان تیل سفیدی که در
پیشانی اسپ بقدر یک کف دست باشد آنرا تیل گویند سعید ست ماه
رو قشقه که تا هر دو چشم سیت پهنا ور باشد آنرا ماه رو گویند اگرچه بصورت
حسن ندارد لیکن عیب نیست چیغر اسپ آدم چشم را گویند عیب ندارد
در صورت مکروه است کلند ست سفیدی دست راست اسپ را
گویند عیب ندارد دولت و سعادت افزاید مطلق الیمین سعید

دست چپ و سفیدی پای راست اسپ را گویند در حسن و سعادت نظیر ندارد دولت
افزاید به ذوق باید خرید چینیه اگر در هر دو دست و هر دو پای اسپ سفیدی باشد
چینیه است البته حسن دارد معیوب نیست ولایتیان گویند که این اسپ رنگ
چینیه بسیار خوب است و صورت زیبا دارد فقط کمیت و سمند و نقره مشکی
و خنگ این چار اسپان هر رنگ از همه اسپان افضل و بهتر اند و قلّه و شبره
دگر آ[illegible] و سرنگ و شترغه و چکلیان و جابل این هفت اسپان در
رنگ از وشان کمتر اند فقط تفصیل شش حسن و صواب رنگ اسپان
که در عبارت بالا تحریر شدند تیل ماهر و چتر گل پشت مطلق الیمین
چینیه فصل سوم در تحقیق عیوب و هنگ اسپان پریشان گوش اسپی
که گوشهایش دراز و کشاده مثل گوشهای خر باشد پریشان گوش عیب صورت
است اهل ولایت اسپ پریشان گوش را نهایت مضبوط دانند و پسند نمایند اهل
هند او را پسند نسازند و مکروه دانند قبیح پیشانی اسپی که پیشانیش بلند
و بالا باشد این عیب دلیل شرارت اسپ است شتر دندان اسپی که دندانش
مثل دندان شتر دراز و کلان باشد دراز کله اسپی که کله اش مثل کله جانور
و سانه [illegible] باشد صورتش معیوب بنظر دارند چشم [illegible] اسپی که چشمانش مثل
چشم فیل خرد باشد در صورت زیبایی دارد تخته گردن اسپی که گردنش
مثل تخته راست باشد و کونده نکند آنرا تخته گردن گویند کوتاه گردن اسپی

اگر گردنش کوتاه و کم باشد این نیز نقصان صورت است مصراع گویند که اسپ
دراز گردن باشد چنانچه این قول مشهور است که اسپ ضعیف گردن باشد و ضعیف
جباست **گاو شانه** اسپی که شانه اش مثل شانهٔ گاو بلند و بالا باشد نهایت
بدنما و نازیباست این عیب صورت بدترین عیبهاست که اسپ باعث آن عیب
مثل گاو گشته **زین پشت** اسپی که در پشت آن نهایت خم و کج باشد چنان
او را ایچی گویند اسپ ایچی در دویدن کش نباشد کم زور و کم طاقت است **آهو**
شکم اسپی که جهولی نداشته باشد و شکمش در پشت چسپان باشد اسپ
آهو شکم [illegible] بسیار نشود که کم خور است فلاح سود اگر از اسپ آهو شکم نصیب
دراز گامچی آن اسپ را گویند که هر دو گامچی دراز باشند اگرچه قسم [illegible]
لیکن در وقت کارزار بیکار است **چیاقی سم** اسپیکه سم او مانند زبان
چیاقی باریک باشد در ریگ سم بازنهد و در زمین سخت و کوه رفتار نکشد
خر سمه اسپی که در سم او خم باشد خواه آن سم زیاده باشد خواه کم آنرا خر سمه
گویند سم کوچک و خرد عیب است باشد تعریف سم آنست که مانند کاسه کلان
و مدور باشد اسپ خر سمه بسیار سکندری و ٹهوکر خورد **ماده ره** و آن اسپ
باشد که صورت ماده دارد و پیش او مثل پیش اسپ نر نباشد در ماده و نر فرق
زمین و آسمان است ماده رو عیب دار است و در سپاهیان صورت دار
ذلیل و خوار است **مرغ پا** اسپی که هر دو پای پیش مانند پای مرغ راست

باشند و خصم ندارند اسپ مرغ پا بنهایت کم زور باشد هرن پا اسپی که هردو پایش
مثل پای آهو خمیده باشند چالاک میشود مگر بظاهر معیوب ست تبر گون اسپی که
هردو پهنا آش تکهونته باشند عیب وار است تعریف تهنت که مانند چوڑے
نقاره باشند خوب صورتی اسپ همین ست خراب شروار اسپی که برساعد
اش گوشت کم باشند و گوشت بودن برساعد علامت خوبصورتی ست این
عیب از جمله عیوب صورت ست کحل هندوستانیان اورا گوچ نامند اسپی
باشد که هردو زانویش هنگام رفتار باهم چسپان باشد بیشتر قدم باز میشود خواه لاغر
باشد خواه بدمست غرض که زبردست و بار بردار است سپاهی اورا اسپ خریدار
و سوداگر از صورتش بیزار است کشاده رو اسپی که پا کشاده رفتار کند اهل
اورا معیوب دانند و ولاتیان محبوب دانند بیر پا اسپی که هردو سم پای خود را مانند
دست میمون بر زمین پست نهد این عیب بدترین عیبهاست سوداگر
خریدار نیست که اورا مثل میمون در بدر کجا بگرداند برین بست و یک عیوب
که از صورت و ڈهنگ اسپان ظاهر و هویدا استند مبصر را باید که نظر کند و غافل نه
باشد فقط تفصیل عیوب ڈهنگ اسپان که در فصل سوم تحریر ست

پریشان گوش کج پیشانی شتر دندان دراز کله خرد چشم تخته گردن
کوتاه گردن گاو شانه زین پشت آهو شکم دراز کاچی چپالی
خر سمه نادرد مرغ پا هرن پا تبر گون خراب شروار کحل کشاده

فصل چهارم در بیان عیب هڈه و موتره و لیشتک و

بکاول و بهیریدهی و زانو او غیر فقط باید دانست که هڈه بچند اقسام ست
اول هڈه نوک دارد دوم هڈه چپیه سوم بجر هڈه هڈه نوک دار را باید
شناخت که از استخوانهای زانوی پای اسپ استخوانی نوک دار مائل بطرف
زیرین پیدا میشود و بطرف اندرون پای اسپ اما علاج ست اسپ را لنگ
و بیکار و خریدار را از زیست بیزار سازد و اگر آن استخوانی که از زانوی پای
پیدا شده است هموار ست آن را هڈه چپیه گویند خطره ندارد و بدوق آن اسپ
را باید خرید که کار آمدنی ست محققان در باب هڈه همین قول فیصل میفرمایند که
بصر عاقل و بینا باید که به تامل نظر کند و فریب نخورد و دیدنش صورت اشکال دارد
و بجر هڈه گرد اگرد زانو محیط شده زانوی پای را ورم دارد کلان نماید انچه در
تحقیق فقیر آمده از ابی کم و کاست تحریر کرده موتره در میان زانوی پای
اسپ رگها باشند آب غلیظ از رگهای بالا در آن مجتمع میشود رفته رفته
البته کلان صورت گیرد اگر موتره کم ست چندان عیب ندارد و اگر کلان است
عیب بسیار دارد علاج باید کرد که رفع گردد و علاج عمده اش آن ست
که داغ بر رگهای بالا دهد و لیشتک بهون سم پای اسپ اگر دید شده
و زهر آب دران جمع گردیده لیشتک گشت بسبب غلبه و زیادتی زهر
آب گاهی شق شود و گاهی اندمال پذیرد اسپ لیشتک دار را خیرات

باید کرد گانه ورم سخت بالای پشتک ست تا زیست اسپ باقی ماند و رفع نگردد
نقصان ندارد و مرد دانا او را گانا گوید و اسپ گانه دار را خرید باید زد **چگاول**
اگر بهون سم دست اسپ دنبیر و سطبر گشته چگاول ست خطره باید کرد و اسپ
را نباید خرید و چگاول و پشتک فرق این ست که چگاول در دست اسپ باشند
و پشتک در پای اسپ **بسر بدهی** استخوانی از نلی دست پیدا گردد و ورم نقصان
نشود اگرچه عیب ست مگر اندیشه ندارد که هنگام علاج زود تر فرو شود و لاتیان
و انگریزان او را عیب دانند و باید شناسند **زانوا** بیماری ست که در یک
زانوی دست اسپ پیدا شود و رگ و پٹهه بعلت آن باهم منجمد شوند رفته رفته
دست از خم باز ماند و کج نشود راست ماند بعضها بر منتهای دست و پای
اسپ پیدا شوند مثل انده زیاده باشند یا کم در ظاهر عیب ست مگر در باطن نقصان
ندارد فقط **کف گیر** نام بیماری ست که در سم هردو دست اسپ پیدا
شود گوشت تلی سم بد گوشت میگردد و روز بروز ترقی می نماید اسپ را
بیکار میسازد **برساتی** بر چهره و هردو دست اسپ پیدا شود و در برسات
ترقی نماید بعد ازان خشک گردد مگر موی ها بر آن نمی بر آیند فقط **تهنی** هر دو
طرف تازه گوشتی مثل تخم خرما یا کم ازان آویزان باشند آنرا تهنی گویند
عیب ست و **منی** که کمتر از تهنی ست آنرا منی گویند این هم عیب ست در
تازه است کم کم گو که عیب خلقت دیده الیش ست که حق سبحانه تعالی

یک پای اسپ را بقدر یک انگشت کم گردانیده نعل کھونٹی دار می بندند تا کم
باشد برابر پای دیگر گردد باہمنی بیماری غلیظ ست که در ڈنڈی دم
اسپ در دوڑ ھا پیدا شوند دم را بسبب مواد چسپ متعفن و غلیظ سازند و
رفته رفته از دم تا ایال سیر سند علاجش انست که هر صبح دم را از آب
سر وشسته باشند تا پاک و صاف ماند فقط اگن باد بیماری ست که در
برسات جلد و پوست اسپ ترقیده شود و موی ہم از پوست دور گردد
و بدنام نیز بیماری ست ماده و نر میباشد اگر بدنام نر ست خلل آن بهر طرف
پیش اسپ باشند و اگر بدنام ماده ست غلبه آن بطرف پس بیماری غلیظ ست
پرهیز باید کرد پی برلی دست سته باشد اهل هند اورا پی گویند هر گاه
که خلل عرق پی آمد اسپ از رفتار بیکار گشت فقط تفصیل عیوب ہڈه و پور
و پیتک و گانه و چکاول که در فصل چهارم مرقوم ست ہڈه موہڑه لنگ
گانه چکاول پیر ہڈنی زانو ا بیٹھا کف کیرا برساتی ٹہنی سی
کم گوله باهمنی اگن باد بدنام پی فقط فصل پنجم در تحقیق پنج
شرعی که در اصطلاح دلالان ست تهند لنگ اسپی که از مدت دراز
لنگ کهنه در پا دارد و لنگ قدری در پای او باشد تا وقتیکه آن اسپ
منزل نرود حسن و قبح لنگ خوب معلوم نگردد اسپ کهنه لنگ را شیدا گویند
که لنگ او پیدا می ست نخواهد رفت فقط کم ہی اسپی که در گرد و نال و چنگله

آمده باشد شناخت اسپ کمری آنست که هنگام دوانیدن و تازیانه زدن از
طرف پشت بسمت بالا خوب صاف نرود و اگر خوب صاف رود کمری نیست
و شناخت دیگر این ست که بر پشت و بر جاست اسپ نظر کند اگر اسپ بنشیند
و صاف برخیزد کمری نیست و اگر بر عکس ست کمری ست نباید خرید فقط کم خور
اسپ کم روز میشود هرگاه که کم خواهد خورد لید خرد خواهد کرد شناخت اسپ
کم خور بجز کم خوریش نیست دندان گیر آن اسپ ست که گزیدنش نامرگ
نرود و اگر او را آخته کنند گزیدنش زیاده تر گردد مصرعه بلاییست از
از بلا باید حذر کرد فقط شبکور اسپی که در شب کور باشد شناخت اسپ
شبکور این ست که وقت شب کنبل سیاه پیش باید انداخت اگر از دیدنش
جهک کرده دور گریخت شبکور نیست یا چادر سفید پیش او باید انداخت اگر
پای بر چادر سفید نهاده رفت بلاشک شبکور ست نباید خرید فقط تفصیل
پنج عیب شرعی که در فصل پنجم مذکور ست کهنه لنگ کمری کم خور
دندان گیر شبکور در بیان شناختن سن و سال اسپان باید دانست
که مجموع دندان اسپان شش بالا و شش زیرین هستند نظر باید کرد که سفیدی
در دندان بچهیره بسیار ست تا وقتیکه بچهیره دندان نشکند او را انگنه گویند
و هرگاهی که بعد سه سال دو دندان پیشین را شکست او را دو یک
نامند و وقتی که دو دندان پیشین ملحقه دندان پیشین را انداخت چار سال گردید

و هر گاه که دو دندان باقی مانده را شکست ملی پنج شد بعد ازان دو
نیش دیگر گوا چو باریک پیدا میشوند ازهمین آثارات مذکوره سن و سال اسپان
دریافت میشود و اگر سیاهی در دندان اسپ قایم ست اسپ جوان و طاقت
ور ست و اگر آن سیاهی دور شده اسپ ضعیف و ناتوان ست چون نوبت
اسپان بدین درجه رسید و اسپان ملی پنج گشتند سن و سال اسپان هرگز معلوم
نمیشود و نیز یک نکته باریک دیگر بتحقیق فقیر رسیده و بارها امتحان نموده که کلانی
دندان اسپان و دوری نیش از دندان و کشادگی سوراخ در بینی و سفیدی
موهای بالای چشمان علامت کمال ضعیفی اسپان ست و بتصویرات سبعه
هم در شناخت سن و سال اسپان حیران و سرگردان ست یاران می گفتند
که طی جا و شناخت سن و سال اسپان بسیار مشکل ست بلکه اکثر مبصران عاجز اند

در بیان بیماری ها که شناخت آن مشکل ست

کرکری بیماری سخت ست که اسپ بعلت آن نشست و برخاست نماید و
بیتاب گردد و بر نشست قیام ست سالوتریان در شناخت و تمیز آن حیران و
سرگردان اند بیننده را نهایت دانائی و فهم و عقل باید که تمیز در نشست قیام
نماید کرکری اول بسبب بند شدن پیشاب میشود و کرکری دوم

بباعث بند شدن لید میگردد گرگری سوم بعلت باد سول میشود گرگری چهارم از فراموش کردن باد میگردد که بعض اسپ را عادت هوا گرفتن باشد گرگری پنجم بسبب خوردن بهیطه داب میشود که نوک بهیطه داب مانند نوک نشتر تیز تر باشد گرگری ششم آنست که دوده از شکم در فوطه اسپ آید گرگری هفتم بباعث شدۀ کلینگ گردد گرگری هشتم از شدت درد قولنج میشود در اسپان هشت اقسام گرگری که صورت اشکال دارد بسیار فهم و ذکا باید فقط در بیان اسپ سینه بند که عوام او را اچهاتی بند گویند شناخت اسپ سینه بند آنست که دست به پیشانی اسپ نهاده قدری زور بدست دهد اگر اسپ بی زور دست قدم بطرف پائین بردار دو دست را از بخه نساز د سینه اسپ بند نیست و اگر قدم را به تکلف بر داشته و از جای خود بهزار دقت و زور بدست جنبش کرده سینه اش بند باید دانست در بیان اسپ چاندنی زده اسپی را که اثر چاندنی و صدمه اش رسیده باشد آنرا اسپ چاندنی زده گویند تا وقتیکه دهانش بند نیست قابل علاج است هرگاه که دهانش بند شد لا علاج گردید

در بیان آنکه اسپان خوب در هندوستان از کدام جا اند

باید دانست که در هندوستان کهیت اسپان خوب و اصیل و چالاک از گن

ہر ست این معنی بالاتفاق قرار یافته و در دکن جابها مقرر اند که دران جابها اسپ
ب و چالاک پیدا میشود چنانچه اسپ بهیمرتهل ملکش در خوبی وجمال در هندوستان
ید انشود اوصاف اسپ بهیمراتهل زیاده از شرح و بیان اند تا کجا شرح دهم یکی از
اوصافش این است که کم خورد و بسیار رود و اسپ کاٹهیاوار اگرچه از اسپ
بهیمراتهل کمتر ست لیکن در اوصاف چالاکی و خوبی ها نظیر ندارد و بسیار خوار ست
ہر قدر که طیار ست قابل کار زار ست سوار را باید که از تیمارش غافل و بیخبر نشود
ہر گاه که گرسنه ماند لاغر گشت کم زور گردید سر سوار خود خواهد خورد و اسپان سنده
راج و هڑه نهایت جانباز و چالاک و از عیوب ہڈه و موتڑه پاک هستند نهایت صفات
اصالت دارند در جوانی بدی و شرارت نه نمایند قطع نظر از اوصاف دیگر وصف
ه نیست که هنگام جنگ دغا نکند و فرمانبری سوار خود نماید باوجودیکه آن اسپان
سنده و راج و هڑه این اصالت و خوبیهای ذاتی دارند مگر از اسپان بهیمرا و کاٹهیا
ہر هستند و بعد این همه اسپان دکن اگر در هند اسپ خوش قطع و صورت دارد چالاک
ت اسپ جنگل پنجاب ست

در بیان بیماری بوغمه

دانست که بیماری بوغمه سخت ترین بیماریهاست اگر خدا نخواسته
م اسپ زا عرق بسیار آمد از زندگیش مایوس باید شد این بیماری علاج
پذیر نیست مگر هر قدر که خاکستر بر بدن اسپ بمالند نفع دهد اگر از قدرت خدا
ن اسپ زنده ماند تا چهل روز او را دانه ندهد اندیشه است که شاید آن بیماری عود نماید

فقط خاتمه رساله در عرض حال مصنف از مدتی دراز حیران
بودم و فکری میکردم که تحفهٔ سرور برای نذر بندگان حضور بندگی باید آورد که از آن
سعادت حضوری دوامی حاصل گردد میسر نمیگشت و بهم نمیرسید ملهم غیبی یکبارگی
در دلم انداخت که رسالهٔ مختصری مسمّی به گلدستهٔ فراست در تحقیق عیوب و
صواب اسپان تصنیف باید کرد و نذر باید گذرانید همین سعادت حضوری دوامی
ست باشارهٔ ملهم غیبی همچنان کردم و گلدستهٔ رساله را بهزار گلچینی گلستان معانی
برای پیشکش بندگان حضور طیار نمودم چون گلی به گلذاری قبول نشست گرین
گلدسته بنیاز رسید خاطر اشرف افتد شرف بر شرف و سعادت حضوری دوامی
دست دهد چراکه هرگاه خداوند نعمت آن گلدسته را ملاحظه فرمودند گویا فدوی
ترقیخواه همانم در پیشگاه ادب دست بسته حاضر شد الهی تا ابلق برق گام ایام در
جولان گری ست توسن خوش خرام اقبال مدام همعنان بندگان حضور باد فقط فقط

تمام شد فقط

الحمد لله و المنة که این رساله در بیان عیوب و صواب اسپان مسمی گلدستهٔ فراست در شهر
کانپور محله سنگابور متصل فیل خانه بازار بتاریخ بیست هشتم ربیع الاول سنه [illegible] هجری بمطبع
جناب افاضت مآب مولوی مسیح الزمان صاحب ادام فیوضه طبع شد
کاتبه رنگمن لال لکهنوی